

# تصوف

## در سنت سریانی

جورج گونتر بلوم



سطح متوسط

[www.irancatholic.com](http://www.irancatholic.com)

این کتاب ترجمه ای است از:  
Mysticism in the Syriac Tradition  
by : Georg Gunter Blum  
SEERI Correspondence Course, No.7

# تصوف در سنت سریانی

جورج گونتر بلوم

---

عنوان : تصوف در سنت سریانی  
نویسنده : جورج گونتر بلوم

k k k "fUbwWh\c`jWwCa

## فهرست

### مقدمه

۵	فصل اول: ویژگیهای اصلی زهدیت ابتدایی سریانی
۷	فصل دوم: نمایندگان روحانیت قدیم سریانی در قرن چهارم
۱۱	فصل سوم: مسالیانیسم: مبارزه طلبی و واکنش آن
۱۶	فصل چهارم: اوآگریوس پونتیکوس و نفوذ او
۲۲	فصل پنجم: یوحنا زاهد: سه درجه در طریق تصوف - انتظار دنیای جدید - نسبت کلیساشناسی
۲۶	فصل ششم: استفان بارسودایلی و یک‌گرایی (مونیسیم) او
۲۸	فصل هفتم: سازش سریانی اوآگریوس
۳۱	فصل هشتم: اسحاق نینوایی به عنوان نقطه مرکزی تصوف سریانی: به اتحاد درآوردن به وسیله Enstasis ذهن پاک
۳۴	فصل نهم: مباحثه تعصب نسطوری با تصوف
۳۷	فصل دهم: جمع بندی نظریات یوسف بوسنایا در مورد زهد و تصوف نسطوری
۴۲	فصل یازدهم: گریگوری بارهیبیرو: اوج و پایان تکامل روحانیت صوفی گرایانه سریانی
۴۴	فصل دوازدهم: مروری بر بعضی جنبه های مهم توضیحات
۴۷	۵۰

# تصوف در سنت سریانی

جورج گونتر بلوم

## مقدمه

### منشأ زهدیت مسیحی و تصوف در سریانی

مایهٔ اصلی ریاضت مسیحی همدمی و تقلید از مسیح در پاکی، فقر و خود-خوار شمردن او می باشد. نفی دنیا آن گونه که در اناجیل نظیر و در نوشته های یوحنا و اتحاد ایمانداران با مسیح و پدر او توضیح داده شده نمونهٔ اولیهٔ این روحانیت هستند. ایگناتیوس (Ignatios) اهل انطاکیه نمونهٔ بارز این ویژگی، در طول سفر شهادتی خود به روم برای رومیان می نویسد «چقدر باشکوه است که انسان آفتاب در حال غروب باشد- به دور از این دنیا، به سوی خدا. باشد که من در حضور او طلوع کنم».

می توان حدس زد که در مسیحیت سریانی از همان ابتدا زهدیت عمیقاً با تصوف وابسته بود. اولین نامهٔ کلمنت دروغین (Pseudo-Clementine) خطاب به باکره ها با دستورالعملی دربارهٔ طبیعت و معنی بکارت شروع می شود. تواضع و خودداری از تسلیم به تمایلات، صفتی الهی است. این یک زندگی فوق طبیعی می باشد، زندگی فرشتگان. مجردان، باکره ها، مسیح را در بر می کرده اند. آنها مقلدین عیسی و رسولان او هستند. در انجیل توما عناصر قوی در طرد قاطعانهٔ دنیا را می یابیم، جستجو برای نور تصوف و آرامش و اشتیاق برای یکی بودن اولیه. آن یکتا، در سریانی *Ihidaja*، وعدهٔ انتخاب و اتحاد نهایی در حجلهٔ عروسی را داده. همچنین غزل غزلهای سلیمان، که در تمام آنها روح تصوفی متعال دمیده شده، به نظر می رسد تحت تأثیر انجیل یوحنا قرار گرفته باشد. اتحاد با مسیح یک موضوع محوری در سرودهاست و می تواند به توسط استعارهٔ ازدواج روحانی بیان شود. علاوه بر بعضی شاخه های زهدیت این طرح در کتاب اعمال توما نیز ظاهر می شود، مخصوصاً به صورت سرود ازدواج- شاخص ترین چهره در زهدیت سریانی قرن دوم تاتیان (Tatian) است. او با الهام از رد

کامل فرهنگ یونانی، پس از بازگشتش از روم به مشرق زمین، جامعهٔ enkratites را بنیان نهاد، که از ازدواج و خوردن گوشت و حتی از نوشیدن شراب در مراسم شام خداوند پرهیز می نمودند. اناجیل همآهنگ او، دیاتسارون (Euangelion Damechallate)، از نمونه های encratic مملو است. این کتاب مدتهای مدید به طور رسمی در نیایشهای کلیسای سریانی مورد استفاده بود و تا قبل از قرن پانزدهم توسط چهار انجیل متعارف جایگزین نگشت.

\*\*\*

تمدن است. یعقوب اهل نصیبین با گوشه گیری از دنیا همانند یک حیوان زندگی کرد. او هر نوع سکونتگاه بنا شده را مردود دانست و حاضر به استفاده از آتش و پوششی پشمی نشد.

## ۲- انزواگرایی و جنبه هایی از زندگی فرشته گونه آن و تقلید از مسیح، **Ihidaja**

سیماشناسی رهبانیت سریانی توسط انزواگرایی نیز مشخص شده است. درحالی که در غرب زهد فردی به مرور بیشتر فرو نشانیده شد و ایده آل زهد جمعی نهایتاً تسلط یافت، در سنت سریانی همیشه کمال رهبانیت زندگی در انزوا بود. همبستگی با یک جامعه فقط آمادگی برای تبدیل به یک انزواگرا بود. در نتیجه اشتغال به کار منظم مورد نفرت بود. درحالی که مصریها زندگی از نوع **Martha** (زندگی فعال مسیحی) را ترجیح می دادند، سریانیها در مریم الگوی تعمق در انزوا را محترم می داشتند. ترک دنیا، به شکل تنها بودن کامل و در آرامش، مشغولیت حرفه ای را شامل نمی شد. بعد صوفیانه چنین انزوایی را می توان به عنوان زندگی فرشته گونه بیان نمود. همان گونه که در مصر معمول بود در سوریه نیز فقط یک انزواگرا می توانست جنگجوی خدا در مبارزه بر علیه شیاطین و شریر باشد. اما کناره گیری از دنیا و هر جامعه ای نیز می توانست موجودیت دنیوی شخص را در یک محیط روحانی تغییر شکل دهد تا زندگی او به زندگی فرشته گونه تبدیل گردد. اعتقادی گسترده وجود داشت که راهبان تارک دنیا رابطه ای خاص با فرشتگان دارند. آنها انزواگرایان را راهنمایی نموده، الهام می بخشند و با دانش عرفانی مجهز می سازند. درحالی که پدران مصر این ایده را نفی می نمودند، این طرز فکر توسط آفراهات و اپرم گسترش می یافت.

یک جنبه دیگر زندگی تارک دنیایی توسط نامگذاری یک زاهد

## فصل اول

### ویژگیهای اصلی زهدیت ابتدایی سریانی

در اواخر قرن سوم افراد زاهد جوامع مسیحی را در شهرها و روستاهای سریانی، بین النهرین و پارس ترک کردند تا در سبیت بیابانها و انزوای کوهستانها زندگی کنند. این نوع رهبانیت کاملاً محلی بود و هیچ وابستگی به مانی گرایی یا هر نوع مدل و پیشینه مسیحیت نداشت. سه شکل خاص ویژگی خاص این زهدیت سریانی و تفاوت آن را با زهدیت مصری تعیین می نمایند.

#### ۱- ریاضت و هدف روحانی آن

زهدیت اولیه سریانی توسط اشکال بی نهایت متناقضانه آن مشخص شده. اعتدالی که در مصر رایج بود برای راهبان سریانی، که اشتیاق برای حیات روحانی را با تحقیر دنیا یکی می دانستند، ناشناخته بود. در کتاب تاریخ مذاهب (*Historia Religiosa*) نوشته تئودورت اهل سیروس (**The-odoret of Cyros**)، آنها به صورت چهره های وحشی که به دلیل روزه داری تنها پوستی بر روی استخوان بوده و بدنهایشان ناپدید شده و اجسام آنها به طرز وحشت انگیزی توسط انواع مختلف تأدیب و تنبیه شکل عادی خود را از دست داده بود نشان داده شده اند. آنها در فقر و محرومیت مطلق زندگی کرده و می آموختند که چگونه تا سرحد خود-نابودی و تحقیر خود به نیازهای جسمانی زندگی بی اعتنا بمانند، در تاریخ یعقوب اهل نصیبین به انگیزه عرفانی این زهد و انزوا اشاره شده، «او توسط بدرفتاری با خود و ریاضت در جسم نفس خود را با غذای روحانی تغذیه می کند». پیش فرض این رویه سخت و شدید، ابتدایی بودن به شکل دشمنی با

برخلاف این نظریه، راهبان سریانی به تجربیات صوفی گرایانه تمایل داشتند. آنها نه تنها به دلیل ترک لذات دنیوی بلکه به واسطه مکاشفات و رؤیاهای شاخص بودند. برای سریانیها زندگی زاهدانه منجر به هدایت به سوی ماوراء الطبیعه و آمیزش با فرشتگان و خود خدا می شود. تئودورت درباره جولیان (Julian of Saba) می گوید: «او که با محبت الهی مجروح شده بود با اشتیاق آتشین مست گردیده و دیگر به چیزهای دنیوی توجه نداشت. و شب هنگام رؤیای محبوب را می دید و در روز درباره آن می اندیشید». در زندگی نامه چنین تارک دنیاهاپی به نوعی از تعمق اشاره شده، به تجربه ای از تمرکز در ذهن. با پرورش احساس عدم تمایل نسبت به دنیای بیرونی، افکار درباره آنها می باید محدود گردیده و حتی با هدف دستیابی به یک جایگزین برای خویشتن نگری حذف گردد. در این هنگام است که پرده از برابر چشمان انزواگرا برداشته شده و او می تواند شکوه الهی را ببیند. در زندگی نامه یک زاهد قدیمی سریانی گزارش شده: «او نور درخشان و غیرقابل توصیف سه گانه اقدس را دید و در آن با چنان شعفی شادمان گشت که پایانی نداشت». کوششهای زاهدانه نفس یعقوب اهل نصیبین را اعتلا بخشید تا «چشم پاک شده ذهن او آئینه روشن روح الهی گردید و توانست با چهره ای بی نقاب شکوه خداوند را ببیند و توسط روح خدا از جلال تا به جلال به همان تصویر تغییر شکل یافت».

\*\*\*

به عنوان ihidaja مشخص می شود. این واژه به خودی خود مهم است. در بعضی از منابع به معنی یک مجرد، شخصی که به تنهایی و بدون همسر زندگی می کند آمده است. چنین ihidaja نمی باید الزاماً یک زاهد گوشه نشین باشد. او می تواند به «پسران عهد» (benai qejama) در درون یک اجتماع متعلق باشد. از طرفی دیگر این لقب مسیح که مترادف است با monogenes یونانی توسط زاهدان تارک دنیای زمانهای اولیه مناسب تشخیص داده شده و آنها به خودشان اطلاق می نمودند، به طور عمده نه به معنی هویت، بلکه بیشتر به معنی همدمی و تقلید از مسیح در طریق عصمت، تقوا و تنهایی او. اما البته معنی اتحاد از آن مستثنی نبود. این اجباراً ما را به این نتیجه می رساند که تصوف در رهبانیت سریانی تولید شده و گهواره آن در مراحل اولیه کمال قرار داشته است.

### ۳- تجربه تصوف به عنوان تکمیل کننده رهبانیت و ترک لذات دنیوی

زندگی فرشته گونه و اتلاق ihidaja به یک زاهد گوشه نشین دو جنبه شاخص از بعد تصوف در انزواگرایی سریانی هستند، که تجربیات عرفانی را شامل می شود. بعضی کلمات قصار پدران صحرا به وضوح نشان می دهند که این پدیده رؤیایی و وجدآور برای راهبان مصری کاملاً بیگانه بوده است. آنها تجربیات روحانی را نتیجه خود-انضباطی نمی دانستند و برای رؤیاهای و مکاشفات ارزش چندانی قایل نبودند. تجربیات صوفی گرایانه به طور کلی ایجاد سوءظن و مقاومت می نمود و به عنوان اعمال شیطانی در نظر گرفته می شد. هنگامی که او اگر یوس در کلی و بیابان نیتریان سکونت گزید، توسط این آموزه صوفی گرایانه به معاصرین و دوستان خود الهام بخشید، اما در میان راهبان هم پایه خود یک بیگانه باقی ماند و تصوف او که به نظر خطرناک می آمد مردود شناخته شد.

جوانی اش را دوست دارد محبت نموده و این محبت بزرگتر است از محبتی که به پدر و مادر خود دارد». یک نمونه اولیه از ihidaja موسی می باشد. ارتباط درونی مابین عقاید ترک لذات دنیوی و تجربه حضور الهی توسط داستان مکاشفه در کوه سینا به نمایش گذاشته شده: «هنگامی که خدا با قوم اسرائیل صحبت کرد، آنها برای سه روز در پرهیز زندگی کرده بودند، حال چقدر عالی تر و شادترند آنهایی که خودشان را تقدیس می کنند و کوشا و آماده تمامی عمر در برابر خدا می ایستند. آیا خدا نباید آنها را به مراتب بیشتر دوست بدارد، و نباید روح او در آنها ساکن شود؟» در مقایسه با این نگرانی، ارزش حیات فرشته گونه توسط سنت آشکار می شود همان گونه که در این جمله بیان گردیده: «کسی که می خواهد به نمونه اولیه فرشتگان برسد می باید برای همه مردم بیگانه شود». تصوف آفراهای در تجربه سکونت روح القدس متمرکز است. در ایام ناراحتی و غم روح خدا فقط به توسط نیایش و کوشش می آید». روح القدس در کسانی سکونت می گزیند که چشمان خود را به بالا و به جلال خداوند برافراشته و همیشه در آن شاد هستند... آنها او را دریافت کرده، او را دوست دارند و موجب دلنگی او نمی شوند. آنها معبد خود را برای پادشاه بزرگ خود تزیین نموده و او داخل می شود و با صلح جویان و فروتنان مسکن می گزیند». به توسط حضور روح القدس ایمانداران به مسکن و معبد مسیح تبدیل می شوند. نیایش در پاکی و سکوت موجب تجربه مسیح می شود که در درون قلب مسکن گزیده است. پدر خود به توسط مسیح به ایمانداری که با او در اتحاد زندگی می کند آشکار می شود. هدف از اصل تدبیر نجات در این نوع اتحاد دیده می شود: «او آمد و قول نامه را از ما گرفت، به جای خود بازگشت و به ما گفت: شما در من و من در شما هستم (یو ۱۴:۲۰). تصوف آفراهای در مجموع به صورت سرودی وجود دارد: «دهان ما تو را راضی کرد و تو در ما ساکن هستی. تو در عادلان ساکن

## فصل دوم

### نمایندگان روحانیت قدیم سریانی در قرن چهارم

زهدیت اولیه سریانی نسبت به تصوف تمایل داشت. این ویژگی را در زندگی روحانی شخصیت‌های برجسته مسیحیت سریانی در قرن چهارم، همانند آفراهای و ماراپرم نیز می توان یافت.

#### ۱- آفراهای:

##### سکنی گزیدن مسیح و روح القدس

آفراهای نماینده طرز فکر سریانی قدیم کلیسا و جامعه زاهدان است. کلیسا یک عهد (qejama) برای آنهایی است که به عصمت و قدوسیت قول داده بودند. تجرد در اصل شرط ورود به راز تعمید بود. ihidaja به طور کلی یک انزواگرا نیست، بلکه یک پسر عهد، که برای پیوستن به مصاحبت عیسی ازدواج را نفی می کند. رابطه عمیق به مسیح در این اظهار نظر بیان شده «آن Ihidaja از آغوش پدر در تمام ihidaja، شادمانی خواهد کرد». احتمالاً در این جا منظور آفراهای اتحاد هستی شناسی نیست بلکه بیشتر تقلیدی از تجرد است، انطباق محبت و شباهت در فقر... انحصار این رابطه صوفیانه توسط یک تفسیر خاص از پیدایش ۲:۲۴ نشان داده شده: «تا زمانی که مرد همسر اختیار نکرده، او به خدا، پدر خود و روح القدس، مادر خود عشق ورزیده احترام می کند و عشقی دیگر را نمی شناسد. اما هنگامی که همسر اختیار کرد، پدر و مادر خود را ترک می کند... و ذهن او مجذوب دنیا شده و ذهن او، قلب او و افکار او از خدا به سوی دنیا کشیده می شود و او آن را همانند مردی که همسر دوران

همراهی فرشتگان را تجربه کند. - پیش فرض دیگر این تجربه ریاضت و نفس‌گشی است به عنوان مقهور ساختن تمام نیازهای جسمانی. «گرسنگی که گوشت (بدن) تو را می‌خورد، به تو برکت عدن را عرضه می‌کند، تشنگی که رگهای تو را می‌نوشد برای تو سرچشمه حیات را فراهم می‌سازد. روزه که شخص تو را خشک می‌نماید، منور کننده چهره است و تو را رام می‌گرداند». هدف نهایی تمام ریاضتها مرگ عرفانی است. «هر کسی که گردن خود را خم می‌کند (برای زندگی رهبانیت) و در این دایره خدمت می‌کند مرده تلقی می‌شود». راه به سوی این هدف، تحمل درد و رنج است. این مرگ عرفانی به تمام زندگی یک راهب به عنوان هسته ارتباط او با مسیح نفوذ می‌کند. «اگر تو واقعاً به او تعلق داری، درد و رنج او را بر خود گیر». تجربه درد و رنج (ulsana) در یک تصلیب صوفیانه به اوج خود می‌رسد. در صحبت درباره اصول زندگی رهبانیت اپرم دروغین می‌تواند آنها را به عنوان «جستجو برای جلال دادن به صلیب، کاوش برای شرمساری صلیب، محبت کردن به غنای صلیب و تحمل درد صلیب» توصیف کند. راهب باید به گونه‌ای خود را به صلیب بچسباند، که اعمال زهد و رفتار بر طبق فرامین صومعه جای می‌خورد و خارها را بگیرد. جسم به توسط شب زنده‌داری، تحمل گرسنگی و تشنگی و یا انواع نفس‌گشی مقهور صلیب می‌گردد. اپرم در تفسیر خود درباره دیاتسارون نشان می‌دهد که انگیزه درد و رنج و تصلیب تا چه اندازه عمیق در ذهن او نفوذ کرده است:

«عیسی برای دنیا مرد تا کسی برای دنیا زنده نباشد، و او در جسمی مصلوب شده باقی ماند تا هیچ کس با شهوات نفسانی از کنار آن عبور نکند. او در جسم خود برای دنیای ما مرد تا این که بتواند ما را توسط جسم خود برای دنیای خود زنده گرداند. و او زندگی جسمانی را پست کرد تا ما بر حسب تن جسمانی زندگی نکنیم. او

می‌باشی و سکونتگاه تو وسیع است. عظمت تو به قلب کوچک داخل می‌شود. تو ما را به معابد و سکونتگاههای جلال خود مبدل ساختی».

## ۲- ماراپرم: تقلید از درد و رنج و مصلوب شدن مسیح - گرایش کلیسا شناسانه روحانیت

همانند آفراهات، اپرم نیز به جنبش رهبانیت سریانی قدیم تعلق نداشت. او بعد از تعمید به پسران عهد در جماعت خود در نصیبین پیوست. ۵۱ سرودی که فقط در ترجمه ارمنی به ما رسیده نشانگر همان وضعیت استدلالات آفراهات است. هسته مرکزی کلیسا باید جامعه‌ای از زاهدان باشند، که به بکارت عهد کرده و در میان جماعت به روزه داری و شب زنده داری به عنوان نوعی حیات- بهشتی زودرس عمل کنند. پس از اخراج از نصیبین مشاور و شماس اسقف ادسا شدیداً مرید زهد و تقوایی شد که توسط ابراهام کیدونایا (Qidunaja) و جولیان معرفی می‌شد. با وجودی که سرودها درباره این زاهدان و تارک دنیاهای ادسایی و هم‌چنین نامه به گوشه نشینان کوهستان و بعضی قطعات کوتاه درباره انزواگراها جعلی و ساختگی هستند، نسبت دادن این اسناد به اپرم نشان دهنده این است که او عمیقاً تحت تأثیر ایده زهد و گوشه نشینی قرار داشته است. اپرم خود به عزلت و گوشه نشینی پناه برد، اما گوشه نشینان در کوهستانهای اطراف ادسا برای او به عنوان یک واعظ مدلی بودند جهت نفی دنیا و تحقق فقر مسیحی. در این جنبه حتی در نوشته‌های جعلی محکومیت خود اپرم می‌توانسته بیان شود. در این اسناد تنهایی کوهستانها و بیابانها محلی است برای روبه رو شدن با خدا. فقط به وسیله ترک جهان و اعمال توبه است که راهب می‌تواند داوری خدا را بیاموزد. در انزوای کامل سلامت نفس او بار دیگر برقرار شده و قلب وی توسط بخشش خدا تازه می‌گردد. اگر این قضیه ثابت شده و تحقق یابد، او قادر خواهد بود سکونت مسیح و



## فصل سوم

### مسالیانیسم: مبارزه طلبی و واکنش آن

(Messalians) یا به زبان یونانی Euchites - نیایشگران، در قرن چهارم نهضتی قوی در مسیحیت سریانی برپا نمودند. آنها به طور قاطع اعتقاد داشتند: تنها چیزی که اهمیت دارد نیایش است. شفای مذهبی، زهد و پرهیزکاری برای روحانیت کافی نیست. شیطان ساکن در هر شخص را، حتی بعد از تعمید او، فقط می‌توان به توسط نیایش دائمی بیرون راند. زیرا در این صورت است که روح القدس به شیوه ای ملموس ظاهر می‌شود و از شریر رهایی می‌بخشد. چنین موجود نجات یافته از تأثیرات شیطان، این نیایش کننده، قادر است تثلیث اقدس را با چشمان خود ببیند. با وجودی که این فرم مادی تصوف و نتیجه ناروای سقوط توسط چندین شورا مردود شناخته شده بود، ارزش والای نیایش مداوم، فشار بر تجربه واقعی روحی و حتی فیزیکی فیض و حضور روح القدس مبارزه ای بود با کلیسای سریانی و واکنش صوفی گرایانه آن را برانگیخت. دو شاهد بسیار مهم برای این واکنش کتاب درجات (book of degrees) و موعظه های روحانی ماکاریوس (Macarius) دروغین می باشند.

#### ۱- کتاب درجات: کلیسای مرئی و پنهان

برخلاف عقیده محققینی مانند Kmosko و Hausherr، کتاب درجات یا Ketaba demasqata دارای اصلیت مسالیان نیست بلکه تلاشی است برای تصحیح تحریفاتی که این جنبش بدعت گزار انجام داده است. عقاید معرف مسالیانیسم در این نوشته به چشم نمی‌خورند. نیایش در واقع نقش

استاد قرار داده شد، یک معلم، نه برای آزمایش سخت دیگران بلکه به توسط درد و رنج خود او. و او خود ابتدا تلخی را چشید و (بدین وسیله) به ما نشان داد که هیچ کس نمی‌تواند به توسط نامیدن شاگرد او شود مگر از طریق درد و رنج».

این درک عرفانی از پست و خوار شمردن جسم به طور ضمنی به مفهوم دوری جویی خاصی از انواع سنتهای زندگی تخصیص داده شده کلیساست. که به نظر می‌رسد برای اپرم تاریخی کاملاً بیگانه باشد. با الهام گرفتن از تجربه روحانی تقلید از درد و رنج و صلیب مسیح، راهبان می‌توانستند خود را در حال زندگی در محیطی از آزادی و اقتدار تصور کنند. در قطعه کوچکی خود درباره «گوشه نشینان و سوگواران و آنها که در بیابانها و کوهستانهای متروک ساکنند»، اپرم دروغین روحانیون را این گونه توصیف می‌کند: «آنها به عنوان کشیشان برای خودشان خدمت کرده و درد و رنج خود را تقدیم می‌کنند. همیشه به خودشان بخشش از گناهان را با اشکهای خود می‌دهند. روزه آنها شرکت در شام خداوند آنهاست و شب زنده داریشان تقدیمی آنها، نیایشهای آنها دستیاران آنها، و ایمانشان یک قدس الاقداس است. ذهن آنها مذبحهای آنها و عصمتشان قربانیهای کامل آنها، پاکدامنی آنها پرده ای (برای مذبح) و فروتنی ایشان بخوردانی برای بخور». در قطعه کوچک دیگری او می‌گوید «به جای ساختمان کلیسا آنها خود معابدی برای روح القدس شده اند، هنگامی که قربانیهای نیایشهای آنها به الوهیت تقدیم می‌شود ذهن آنها به جای مذبح می‌ایستد». این روحانی کردن مراسم مذهبی و مقدسات کلیسایی می‌باید دلیلی برای خرده گیری باشد و خطری باقی مانده برای آینده تصوف در درون مسیحیت سریانی.

\*\*\*

ایستاده ایم که تعمید قابل رؤیت روح القدس و شفاعت و بخشایش گناهان برای کسی است که آن را باور دارد». اما این فقط مقدمه ای است برای راز مقدس پنهان که «از طریق آتش و روح تعمید می دهد»، و تنها می تواند به عنوان روشنایی توسط زاهدان تجربه گردد. به همین شکل در کلیسا نه تنها شام خداوند مرئی برگزار می شود، بلکه یک شام خداوند پنهان نیز. تنها کاملان می توانند در مشارکت سهیم شوند. «آنها از مذبج پنهان می خورند، خدمتی روحانی که غیرقابل توصیف است، که بزرگتر است از زبان موجودات بشر ( قادر است که بگوید)». به همین شکل مواهب الهی برای کسانی که فقط فرامین را نگاه می دارند و وظایف اخلاقی و پرستشی خود را انجام می دهند غیرقابل دسترسی است. فقط غریبان و بیگانگان نسبت به دنیا روح القدس و عطایای او: شناخت کامل ایمان، روشنفکری، آزادی کامل، بینش به رازها و حقیقت کامل درباره دنیای فوق طبیعی، را دریافت می دارند.

کتاب درجات مبارزه روحانیت بنیادی مسالیانیسم را بدین گونه جواب داد که: در طی دوره انتقال، درباره معنی زندگی مسیحی و تجربیات عرفانی آن گونه که زاهدان و گوشه نشینان رفتار می کردند از سنت باستانی سریانی حمایت کرد و این چارچوب فکری را با شرایط جدید قرن چهارم تطبیق داد، هنگامی که توده تعمیدیافتگان دیگر نمی توانستند به هدف اصلی برسند و می باید با نشانه های مرئی قانع باشند اگر فیض به توسط کلیسایی که بیشتر به امور خیریه می پردازد تقسیم می گردید.

## ۲- موعظه های ماکاریان: تجربه نور الهی در قلب

سند دیگری بر جواب مسیحیت سریانی بر اعتراض Euchite ها متن موعظه های ماکاریان (Macarian Homilies) است. اصلیت اینها احتمالاً سریانی بوده و توسط شمعون (Symeon) اهل بین النهرین نوشته شده اند.

مهمی را ایفا می کند، اما تنها وسیله برای رسیدن به کمال نیست. نفس کشی نیز فاکتوری قاطع در طریق به سوی خداست. همچنین اعتقاد مسالیان به اهریمن ساکن برای کتاب درجات ناشناخته است. گناه اصلی برحسب تعلیمات ارتدوکس به صورت نفس اماره به نظر می رسد. و نهایتاً هیچ گونه نفی شعائر و رسوم کلیسایی و نهادی وجود ندارد. کتاب درجات به هر حال بر پیوند ذاتی سنتی ما بین دو دسته از مسیحیان تأکید دارد: عادلان و کاملان. این تمایز در نتیجه اصول بنیادی است: «خدا دو دنیا و دو نوع خدمت خلق کرده، تا آنچه که نامرئی است از آنچه که مرئی است ظاهر شود». درحالی که عادلان به نشانه های قابل رؤیت چسبیده و با به کمال رسیدن احکام اخلاقی خشنود می شوند، کاملان برای به دست آوردن حیات روحانی تلاش دارند. فقط توسط ترک دنیا و نفی کار بدنی و متعلقات و سکونتگاههاست که آنها به تقدس و مشارکت با رازها می رسند. فقط کاملان قادرند در روح از جلال به جلال پیشروی کنند و خداوند را در قلبهای خود، همانند در آئینه ای، همیشه در مدنظر داشته باشند. کلیسای مرئی، که به توسط عیسی مسیح برقرار شده، را «مادری متبارک که به تمام فرزندان تعلیم می دهد» خوانده اند. محراب، تعمید و کهنات آن منشأ الهی داشته و پیش فرضی هستند برای تکامل روحانی. «اگر ما بر کلیسای مرئی شک کرده نسبت به آن تحقیر روا داریم، هم چنین بر کهنات مرئی و این تعمید پاک کننده، جسم ما معبد و قلب ما مذبج نخواهد شد و نور و کهنات آن به هیچ وجه بر ما آشکار نخواهد گردید». هیچ شکی نیست که: «اگر فردی از کلیسای مرئی جدا شود و در بالای کوه خدمت کند، گناهکار بوده و به بیراهه می رود اما بالاتر از بنیاد مرئی، یک «کلیسای پنهان»، «یک کلیسای قلب و تعالی» وجود دارد که در آن روح القدس کار می کند و بنابراین «مادر تمام زندگان و کاملان» است. همان طور که درباره شعائر اولیه مذهبی گفته شده «ما ایمان داشته و محکم

کوه تابور درخشیدن گرفت. حتی جسم در این شکاف خوردگی سهیم می‌گردد. «همان‌گونه که جسم خداوند ما جلال یافت، هنگامی که به کوه بالا رفت و به شکوه الهی و به نور ابدی مبدل گشت، همان‌گونه نیز تمام بدنهای مقدسین جلال یافته و همانند آذرخش خواهند تابید. جلالی که در درون مسیح بود بر جسم او گسترده شده و درخشیدن گرفت. و به همین طریق در مقدسین قدرت مسیح در درون آنها در آن روز به بیرون و بر جسم آنها خواهد ریخت». این تبدیل هیئت برای رستاخیز در آخر زمان نگاه داشته نشده است. اشاراتی وجود دارد که این تجربه از دنیای جدید هم اکنون نیز در همین زندگی روی می‌دهد. عبارات ذیل احتمالاً شهادت شخصی نویسنده است:

چنین اتفاق افتاد که انسان درونی که چون تمام روز مشغول بوده برای ساعتی وقت خود را صرف نیایش نمود، و چنان عمیق در شیرینی عظیم نیایش درباره آن دنیای دیگر فرو رفت که تمام ذهن او به پرواز درآمد و بدان سو کشیده شد و او را از چیزهای پایین بیگانه ساخت. برای مدتی فراموشی نسبت به تمام علائق ذهنی دنیوی او را در بر گرفت، زیرا که افکار وی بیشتر با چیزهای الهی و آسمانی مشغول بود تا مسایل ابدی و درک گذشته‌ها، با چیزهای عالی که هیچ لب انسانی نمی‌تواند آنها را بیان کند، به طوری که برای آن ساعت او نیایش کرده و می‌گوید، آیا خدا اجازه خواهد داد که روح من همراه با نیایشم پذیرفته شود!

در این اتحاد با مسیح می‌توان دریافت که نفس و خداوند به «یک روح قدوس یک مخلوط و یک نیت» تبدیل می‌گردند. اما این اختلاط موجب از بین رفتن تفاوت‌های مابین خالق و مخلوق نمی‌گردد:

در این جا تفکر نما و تمیز ده، و بفهم که چگونه. گوش کن. او خداست. نفس خدا نیست. او خداوند است، این خادم است. او خداست

روحانیت موجود در این نوشته‌ها را می‌توان تصوفی مؤثر قلمداد نمود. گنجینه‌ای بزرگ که نه فقط با زهدیت سنتی بنا گردیده، گرچه در فرمی روحانی شده و ملایم، بلکه عمل به زهد و آمادگی برای نیایش به عنوان واسطه‌ای جهت تجربه فوق طبیعی است با یک تأثیر احساسی واقعی و آگاهی از فیض و اطمینان روح القدس. در مقایسه با اصول فکری اوآگریوس که در ذهن (nous) متمرکز است در نوشته‌های ماکاریان، قلب محل عملکرد روح است. هنگامی که گناهی که با نفس آمیخته گردیده نفس را رها کند و حالت رهایی از احساسات جسمانی فرا رسد، قلب آرام و متحد می‌شود. این را فقط می‌توان به توسط ساده دلی و جدایی کامل به دست آورد. «اما در تمام تلاشهای خوب بزرگترین آنها و سرآمد تمام اعمال نیک استقامت در نیایش است». اعمال مسیح در این مرحله با عمل یک نقاش چهره نگار مقایسه می‌شود. «برای آنهایی که به خدا ایمان داشته و دائماً بر او خیره هستند، او بی تردید خود را یک انسان الهی ترسیم می‌کند. از درون روح خود، از جوهره نور او، نور غیرقابل توصیف، او چهره‌ای آسمانی ترسیم می‌کند و همسر نیکو و مهربان را بر آن ارزانی می‌دارد». استعاره اصلی برای این تجربه روحانی آتش و نور است «نفس، که به طرز کاملی توسط زیبایی وصف ناپذیر جلال نور روی مسیح منور گشته و به شراکت کامل روح القدس را به دست آورده لایق می‌گردد تا محلی باشد برای سکونت و تخت پادشاهی خدا، تبدیل به چشم کامل و نور کامل و چهره کامل و جلال کامل و روح کامل می‌شود». این اتحاد با روح القدس به عنوان مشارکت و اختلاط با نور او درک می‌شود که شباهت با مسیح را موجب می‌گردد. در مسیح همه با هم متحد هستند و در این آتش غیرمادی که به قلبها حیات می‌بخشد ساکن می‌باشند. این آتش قوی یا ضعیف را می‌سوزاند. اگر انسان خود را برای فعالیت پنهان آن باز کند، این نور در عمق قلب جرقه خواهد زد همان‌گونه که به دور مسیح در

## فصل چهارم

### اواگریوس پونتیکوس و نفوذ او

تصوف مؤثر قلب و نور الهی دست آورد خاص مسیحیت سریانی برای روحانیت جهانی است که از قرون وسطی تا به امروز به طور عمیق تحت تأثیر شیوه بیزانس نیایش و تعمق قرار داشته است. ساختار خاص آن را می توان با تصوف یونانی که در قرن چهارم توسط اواگریوس پونتیکوس معرفی شده مقایسه نمود.

#### ۱- Praxis, Theoria, Theologia

سه مرحله در راه به سوی خدا

اواگریوس شانزده سال آخر عمر خود را در صحرای نیتریان سپری کرد. او در این جا عمیقاً در محیط رهبانیت مصری فرو رفت. گفته های جمع آوری شده پدران صحرا شاهدهی هستند برای یک زندگی در فقر، در سکوت، در پاکی درون و در نیایش دائمی. این طریق زهد و تقواست که توسط اواگریوس تحت تعالیم روحانی استاد بزرگ او اوریجن توصیف گردیده است. او مشابه معلم اسکندریه ای خود طریق روحانی را به سه مرحله تقسیم می کند. رساله های «پراکتیکوس» (Praktikos) او با این اظهار نظر شروع می شود: «مسیحیت اصول عقاید مسیح نجات دهنده ماست و شامل praktike (عمل)، و physike (فیزیک) و theologike (الهیات) می باشد». و یکی از ۱۵۳ گفتار او «در مورد نیایش» چنین است «تو وقتی که یک الهیدان هستی، واقعاً نیایش می کنی، و وقتی که واقعاً نیایش می کنی، یک الهیدان هستی». این دو تعریف جامع و مختصر حاوی تمام

و این مخلوق. او آفریننده است و این آفریده شده. هیچ چیز مشترک مابین طبیعت او و طبیعت آن نفس وجود ندارد. اما به دلیل محبت بی نهایت، وصف ناپذیر و غیرقابل درک او، سکونت در این مخلوقش او را پسند آمد، این مخلوق هوشمند، این عمل گرانبها و فوق العاده، همچنان که کتاب مقدس می گوید «باشد که ما نوعی نوبر میوه خلقت او باشیم»، برای حکمت او و مصاحبتش، برای سکونت خود او، برای عروس پر ارزش و پاک خود او.

\*\*\*

منظره (theoria) که در حیات آینده به انسان عطا می‌شود. اواگریوس در نامه خود به ملانی (Melanie) برای نشان دادن اتحاد خرد انسانی با طبیعت پدر از شباهت رودخانه‌ای که به اقیانوس می‌ریزد و با آن مخلوط می‌شود استفاده می‌کند. این تنها راهنمایی اواگریوس است که از نوعی یک‌گرایی به ورای مرزهای الهیاتی تثلیث اقدس هدایت می‌کند.

## ۲- محکومیت توسط شورای دوم قسطنطنیه و تأثیر آن

اواگریوس پونتیکوس به توسط درک هوشیارانه خود از نیایش صوفیانه تأثیری عظیم بر روحانیت یونانی و شرقی گذارد، به توسط ایده خود از حیات عرفانی به عنوان بی‌ارادگی خرد در رابطه با اشیاء ذهنی، و از طریق طبقه بندی سه گانه خود از شیوه روحانیت و هدف آخرتی آن - تعمق در نور تثلیث اقدس. رسالات او درباره «praktikos» و «درباره نیایش» که در آنها او ایده‌های اوریجینی را به عمل تبدیل کرده، تأثیری جهانی در شرق و غرب داشته‌اند. مباحثات در مصر و فلسطین، اندکی پس از مرگ او (۳۹۹)، درباره برخی نظریات گمراهانه اوریجن، به شخص اواگریوس و یا به تعالیم او اشاره ندارند. آشکارا نوشته بزرگ تئوری او درباره Kephalaia Gnostika هنوز برای اپیفانیوس (Epiphanius)، هیبرونیموس (Hieronimus) و تئوفیلوس (Theophilus) اهل اسکندریه شناخته شده نبود. تا قبل از قرن ششم این کتاب توافق تعصب گرایانه را که نهایتاً موجب محکومیت اواگریوس توسط کلیسای یونان گردید بر هم نزد. ایده‌های مطروحه در این کتاب را به اصطلاح شبه - مسیحیان (Iso-Christians)، که در ابتدا در نزدیکی سکونتگاه زاهدانه مارسبا (Mar Saba) در دره قدرون نزدیک اورشلیم زندگی می‌کردند پرورش می‌دادند. آنها سپس در تکوآ (Thekoa)، در نزدیکی بیت لحم، New Laura (محلّه راهبان) را بنیان نهادند. ده تکفیر که در سال ۵۴۳ توسط امپراتور ژوستین در نامه اش به

سیستم روحانیت اواگریوس است. فاز اولیه این طریق همیشه عمل است: عقب نشینی به سکوت و گوشه نشینی، جد و جهد برای تألم ناپذیری (apatheia)، آزادی از احساسات جسمانی. اینها دیگر به شکل اهریمنان ظاهر نمی‌شوند بلکه به صورت احساسات و افکار شریرانه، که اواگریوس آنها را به هشت فساد اخلاقی: شکم پرستی، زنا، طمع کاری، غم و اندوه، خشم، سستی و تنبلی، خودستایی و غرور طبقه بندی می‌کند. معالجه این امراض جسمانی به آزادی و سلامت منجر می‌شود و میوه‌های آن فضیلتها هستند، به خصوص محبت، که دروازه‌ای برای مرحله دوم physike و به معنی تعمق در نظم طبیعت و اصول روحانی آن است. از آن جا که دنیا به توسط کلام خدا آفریده شده این تعمق، از دنیای مادی به قلمرو غیرمادی فرشتگان، که دائماً چهره خدا را می‌بینند، هدایت می‌کند. در این مرحله نفس متوجه خود به عنوان عقل سلیم (nous) در معیت اذهان پاک می‌شود. و بعد از آن می‌تواند به theologia دست یابد، منظره تثلیث اقدس. این عالی‌ترین فرم تعمق در «نیایش پاک»، ماورای کلمات و افکار و هر نوع بی‌توجهی بی‌نهایت اتفاق می‌افتد. هنگامی که عقل سلیم از احساسات نفسانی پاک شده و خود را از علائق دنیوی و نیز تحریکات درونی آزاد سازد، هنگامی که از چیزهای دنیوی کاملاً نهی گردد، ممکن است اتفاق بیفتد که حالت اصلی خود را باز یابد: رؤیایی از جوهره خود، نور تثلیث اقدس. این تجربه وجدآور نیست. به توسط تعمق درباره نور الهی و با چنین آموزشهای خداشناسی، روحی که منور شده عمق ذهن را درک می‌کند. اواگریوس در رساله‌های صوفی‌گرایانه تعمقها Skem- (mata)، از خردی که خود را در نوری بدون شکل همانند یاقوت کبودی هم‌رنگ آسمان می‌بیند صحبت می‌کند که توسط نور تعمق تثلیث اقدس پوشانده شده. این تجربه شناخت خدا در عمق نفس است، مطلقاً بدون استدلال، و در ورای هر نوع ادراک شناخته شده. این انتظاری است از آن

## فصل پنجم

### یوحنا زاهد: سه درجه در طریق تصوف - انتظار دنیای جدید - نسبت کلیسا شناسی

در رساله‌ها، نامه‌ها و بحث‌های متعددی که توسط شاگردان یوحنا زاهد که به یوحنا اهل آپامئا (John of Apamea) نیز شهرت دارد نوشته شده، عرفان او مورد تشریح قرار گرفته است. او کاملاً مستقل از مدارس فلسفی و الهیاتی یک روحانیت از تجربه تصوف و امید مسیحی معرفی می‌نماید. توسط تعمید درب برای دنیای آینده گشوده شده است. حیات نوینی که توسط این راز مقدس عطا می‌شود ما را به سوی «پیشرفت در راه شناسایی دنیای دیگر تا زمانی که هنگام ورود به آن فرارسد» سوق می‌دهد. شناسایی آن دنیای آینده از هم اکنون به شیوه‌ای عرفانی آغاز گردیده. «همان‌گونه که نوزاد بطن مادر را ترک می‌کند تا نور زمینی را دریافت کند و آن را بدون بازتاب ببیند، به همین‌گونه نیز انسان با تمام قدرت نفس به ماورای محیط قابل رؤیت بلند کرده می‌شود تا آن نور پنهان دنیای جدید را، با احساسی شورانگیز از حقیقت دریافت کند، با وجودی که نمی‌تواند با مغز خود راز آینده را درک کند». دست‌رسی به این شناسایی صوفی‌گرایانه شامل سه مرحله است. در مرحله جسمانی (mesuhta depagranuta) باید بر آرزوها و احساسات نفسانی جسم غلبه یافت. در مرحله روانی (mesuhta denapsanuta) نفس آزادی و آرامش از تمام افکار را می‌یابد و از طریق به کار گرفتن فضیلت و تقوا اتحاد درونی آن بار دیگر برقرار می‌شود. در مرحله روحانی (mesuhta deruhanuta) انسان به گونه‌ای اتحاد می‌یابد، تمام چیزهای احساسی یا درک هوشمندانه از بین می‌رود و نور حیات در او شعله‌ور شده

مناس (Menas) عنوان شده بر علیه اوريجن و اثر سیستماتیک او (Peri Archon) می‌باشند. از سوی دیگر پانزده تکفیر شورای دوم قسطنطنیه (۵۵۳) به اوريجنیسم که توسط او اگریوس معرفی شده اشاره دارد. در پی این محکومیت از نشر آثار وی در امپراتوری روم شرقی جلوگیری به عمل آمد. و فقط با توسل به نام مستعار توانستند آنها را از نابودی کامل نجات دهند. اما در پشت مرزهای بیزانس نفوذ او همچنان ادامه یافت و با اقتدار او مقابله نشد. راهبانی که از New Laura اخراج می‌شدند ایده‌های او را در بین النهرین و پارس رواج می‌دادند. اما قبل از این که نشر این تصوف را در بین مسیحیان سریانی زبان بیشتر تعقیب کنیم می‌باید از یک زاهد سریانی دیگر که در کنار او اگریوس و ماکاریوس دروغین سومین مرجع بزرگ روحانیت سریانی بود یاد کنیم.

\*\*\*

## فصل ششم

### استفان بارسودایلی و یک گرایی (مونیسیم) او

درحالی که فیلوگزنوس اهل مابوق (۵۲۲-۴۶۰) احتمالاً یوحنا ی اهل آبامئا را به دلایل فقط کلیساشناسی مردود می دانسته، بدون این که قدر روحانیت مفسر اسرار روحانی را بدانند، محکوم نمودن استفان بارسودایلی با هسته مرکزی عرفان در ارتباط بوده است. به طور قابل اعتمادی گزارش شده که ملاقات کنندگان این راهب اهل ادسا توانستند در سلول او این کتیبه را بخوانند «تمامی طبیعت با ذات (الهی) متجانس است (kul kejan bar kejana dituta). هیپروتئوس در کتاب خود ایده های اصولی فلسفه عالم هستی اوربجن را بار دیگر به وجود می آورد. گوناگونی خلقت به توسط سقوط اذهان پاک از اتحاد اصلی به وجود آمد. اما در قله این سلسله مراتب تنها ذهن سقوط نکرده باقی ماند، مسیح، که به تنهایی هویت موجودیت الهی خود را حفظ نمود. اما حتی «پسر فقط یک عمارت مجلل در نزدیکی پدر است، و آنهایی که به نزد پدر می روند می باید به ورای این عمارت باشکوه عبور کنند». استفان به طرز گیرایی بازگشت ذهن سقوط کرده و صعود آن به سوی پدر را مجسم می کند. به توسط آیین سپاس شام خداوند به فضاها ی آسمانی نفوذ کرده و مصلوب شدن مسیح را به مرحله عمل درمی آورد، در دست راست نفس و در دست چپ جسم. «و ذهن الهی فریاد برخواهد آورد و خواهد گفت: خدایا، خدایا، چرا مرا ترک کردی؟ و سر خود را با فروتنی زیاد خم کرده و مرگ عرفانی را تحمل خواهد نمود، که به توسط آن در مسیح مقرر شده که ما نیز بمیریم- زیرا کسی مسیح نمی تواند بشود اگر به توسط مرگ او نمیرد- و جسم و جان نیز

نفس وی به طور روحانی با خدا متحد می گردد. این صعود سه گانه به سوی اتحاد با خدا آن طوری که در کتاب «گفتگو درباره نفس» تشریح شده را می توان به توسط دو جنبه دیگر توصیف نمود. منظور یوحنا از واژه خلوص (dakiuta) اساس اخلاقی شیوه اوست، با صافی و زلالی (Sapiuta) او شفافیت آخرتی را که به نفس در مرحله روحانی کمال عطا می شود بیان می کند. «وقتی که انسان در نفس خود زیبایی رازهای خدا را می بیند» زندگی دنیای جدید با شادی و آزادی، به شیوه ای پیش پا افتاده، آغاز می شود.

علیرغم نقش مرکزی تعمید این عرفان حاوی برخی عناصر حساس است که بر علیه مسیحیت استقرار یافته جهت گیری شده. اظهارات ذیل یادآور تمایل سریانی قدیم برای روحانی شدن است. «کلیسای واقعی شامل مردمانی نیست که در اطاقها یا جلسات اجتماع می کنند بلکه بیشتر آن ادراک واقعی است که ایمانداران در آن مشعوف می گردند». او در نامه ای می نویسد «به جای اجتماع در کلیسا، ما لایق شمرده شده ایم که با خدا هم خانه باشیم تا روح قدوس او بر ما آشکار شود. به جای نور چراغها ما لایق نور ادراک شده ایم، به جای نان از جسم و پیاله از خون او ما لایق مشارکت او در پادشاهی ابدی شمرده شده ایم». چنین انتظارات از تحقق در زمان آخر ایمانداران را به سوی آزادی کامل هدایت می کند. «او ملزم به رعایت فرامین نیست. بدین گونه او به خدای مافوق شباهت یافته که برای او هیچ فرمانی یا قانونی وجود ندارد، زیرا ملکوت او بی انتهاست». این اعتقاد به نسبی بودن نظم در آخر زمان موجب شد که فیلوگزنوس اهل مابوق و تئودور بارکانی یوحنا ی زاهد را به کفرگویی متهم کنند. اما باوجود این سوءظن وی تصوف مسیحیت سریانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد.

از یک، اما اگر تقسیم برداشته شود، بر طبق ضرورت همه یکی خواهند شد.»

این تسلسل ایده هادرباره عدم دوگانگی، به زبان 'upanishads advaita' دیگر یک اندیشه متافیزیکی نیست. هیپروتئوس قدیس در کتاب خود با استفاده از اصطلاحات اوريجنیسم درباره تجربیات عرفانی خود شهادت می دهد. این تجربیات در زندگی جامعه رهبانیت جایگاه خاصی دارند، در خدمت الهی و انزوای زاهد با تعمقها و تمرینهای پارسایی اش. ایماندار با شرکت در مراسم شام خداوند و ستایش بی وقفه صلیب به شباهت خود با مسیح آگاه می شود. با تعمق دائم ذهن او به سوی وحدت و نهایتاً درهم آمیختگی با ذات الهی هدایت می گردد.

با وجودی که این مونیسم (یک گرایی) که او اگریوس اشاره می نماید توسط فیلوگزنوس اهل مابوق و یعقوب سروق مردود شناخته شده، در کتاب هیپروتئوس قدیس ما در میان الهیدانان مونوفیزیت (اعتقاد به مسیح دارای یک ذات) به برخی منتقدین مشهور همانند تئودوروس (Theodoros) پاتریاک انطاکیه قرن نهم، و گریگوری بارهیبرو (Gregory bar Hebrew) در قرن سیزدهم برمی خوریم. در کلیسای نسطوریها احتمالاً این ایده به توسط گروههای مخفی انتقال یافته بود. به عنوان یک جریان زیرزمینی مونیسم آن عمیقاً بر عرفان اسحاق نینوایی و صوفیان دیگر تأثیر گذاشت.

\*\*\*

با آن نمیرد». پس از تدفین و فرا رسیدن شب ذهن و رستاخیز آن همراه با جلال یافتن آن بر کوه تابور، مبارزه با اهریمنان و درخت شریب فرا می رسد و به دنبال آن تعمید دوم به توسط آتش و روح القدس، قربانی صوفیانه و صعود به بهشت انجام می شود. بلندترین قله کمال هنگامی قابل دسترسی است که ذهن به ماورای تمام اشیاء دنیای دیدنی عبور کرده باشد. سپس «این نه به وسیله رؤیا (hezwa)، و نه توسط فرم (demuta) نخواهد دید و دیگر صعود و نزول نخواهد کرد، و فراز و نشیب نخواهد دید، زیرا آنگاه شکل جهان از بین خواهد رفت و (ذهن) دیگر محدود نخواهد بود بلکه همه چیز را احاطه خواهد کرد». هرگاه ذهن به ورای گفتار و زبان عبور کرده است حتی نام مسیح ترک می شود و محبت نیز به قلمرو محدودیت و تمایز تعلق می گیرد و به اتحاد با آن محبوب در می آید. «بنابراین ذهن، هنگامی که بدون تمایز می گردد سمت فرزندخواندگی را ترک می کند». نهایتاً هنگامی که ذهن لایق این تعمق شمرده شود «به توسط یک اندیشه جدید شروع به آفرینش دنیایی نوین خواهد نمود، و انسان نوینی را در چهره خود خلق خواهد کرد بدون چهره و به شباهت خود بدون شباهت، و آسمانها را با تمام گسترش آن اندازه خواهد گرفت، و غبار زمین را در اندازه آن تعیین خواهد کرد و اعماق دریا را خواهد شمرد، و کوهها را با ترازویی توزین خواهد نمود». در این جا تمام مرزها عبور کرده شده و تمایزات زیر پا قرار گرفته اند. پس بیابید وحدت (hadiuta) را کناری نهیم و از درهم آمیختن (hebikuta) صحبت کنیم». به انجام رسانیدن شیوه تصوف و تجربه نمودن بالاتر از وحدت است. «زیرا ذهن هنگامی که در اختلاط با آن نیکو است آن تمایزی را که قبلاً دارا بود دیگر دیده یا شناخته نمی شود، و به علاوه، هنگامی که یکی در آن است، دیگر با آن دو شمرده نمی شود، زیرا زمان تعیین و مقرر گشته که باشد، هنگامی که عدد دو دیگر نباشد، زیرا آشکار است که هر چیزی که منقسم شود تقسیم شده،



اوريجنيستیک- نفی رستاخیز جسمانی و ابدیت تنبیه جهنم- سرزنش شده بود مبارزه کرد. باوجود این خصومت، بابای در تفسیر خود دربارهٔ Kephalaia Gnostika او اگریوس را قدرتی شناخته شده در زندگی روحانی در درون کلیسای نسطوری معرفی می کند.

تمام نظریات دربارهٔ فلسفهٔ انتظام گیتی در Kephalaia که به انشعاب اذهان از اتحاد اولیه به بدنها، حالات و دنیاهاى مختلف و بازگشت آنها به یگانگی اولیه مربوط می شود را باید افسانه گونه درک نمود. تحول اذهان به عنوان تکامل روحانی نفسها و صعود آنها به سوی خدا درک شده است. اما هستهٔ مرکزی تصوف او اگریوس کاملاً پذیرفته شده. در جمع بندی هدف شیوهٔ روحانی- چگونه می توانیم این شناخت را در ماورای برداشتهای مادی تجربه کنیم، چگونه به آن ابدیت بی حد و مرز برسیم و چگونه با هستی منقسم نشده و روح واحد به وحدت برسیم- او می نویسد: « فقط آنهایی که به این بینش صوفی گرایانه رسیده اند و این اتحاد توصیف ناپذیر را به دست آورده اند، کسانی که دنیا را مصلوب نموده و طبیعت خود را قربانی کرده اند به هنگام نیایش به آن دست می یابند، هنگامی که آن نور غیرقابل توصیف بر آنها تابانیده می شود». او اگریوس جملهٔ «هنگامی که آن که در تعداد یکی است در عدد به پایان می رسد» را بدین شکل تفسیر می کند «هنگامی که تفکیک جان- جسم منسوخ شود، که اینک در یک موجود در ارتباط بوده و دائماً در اشتیاقی خستگی ناپذیر با یکدیگر مبارزه می کنند، در ارتباطی ناگسستنی به آرامش خود رسیده اند و نفس به بالا صعود می کند و با همراهان خود یکی می شود، آنگاه فقط یک اشتیاق باقی می ماند، یک دیدگاه تقسیم نشده، یک انگیزه که بدون شکاف یا جدایی به سوی نیکی ابدی جهت گیری شده. آنگاه انسان تصویر کامل خالق خود می شود. این معنی آن جمله است، در این زمان حتی عدد هم منسوخ می شود، زیرا در آن زمان جسمانیت ذهن

## فصل هفتم

### سازش سریانی او اگریوس

۱- فیلوگزنوس اهل مابوق: ترجمه او از **Kephalaia Gnostika** فیلوگزنوس برخلاف دیدگاه سازش ناپذیری که نسبت به استفان بارسوداییلی داشت در مورد او اگریوس همدردی ابراز می نمود. همان گونه که او در نامهٔ برنامه گونهٔ خود به پاتریکوس، زاهد اهل ادسا، توضیح می دهد او درگیر دفع تمایل به مباحثات گمراه کننده در درون روحانیت بود تا بدین وسیله اوريجنيسیم خالصی را برای کلیسا حفظ کند. اواخر قرن پنجم فیلوگزنوس اولین شاهد نوع به اصطلاح معمولی **Kephalaia Gnosti-ka** می باشد. باوجودی که نمی توان ثابت کرد که او مترجم آن است، این فرم خالص که مشخصهٔ آن حذف تمام اندیشه های اوريجنيستیک است با روحانیت شخصی او مطابقت داشت. فقط بعدها در قرن ششم بود که یک ترجمهٔ تحت الفظی به توسط سرگیوس اهل رساینا (**Sergios of Resaina**) تهیه گردید. علاقهٔ مونوفیزیت گونه در او اگریوس تصادفی نبود و این تا قرون وسطی ادامه یافت. دیونیسیوس بارصلیبی (**Dionysios bar Salibi**) (۱۱۷۱+) تفسیری دربارهٔ **Kephalaia** نوشته و در آن از او اگریوس به عنوان یک زاهد یاد می کند.

### ۲- بابای بزرگ: تفسیر صوفیانانهٔ او از **Kephalaia**

تمایل به تفسیر که ابتدا از نوع معمولی **Kephalaia** شروع شد حدود صد سال بعد از بابای بزرگ نیز ادامه یافت. او که در مقام کاتولیکوس کلیسای نسطوری را اداره می کرد با بی رحمی برعلیه هنانا آدیابن (**Henana of Adiabene**)، مدیر مدرسهٔ نصیبین، که به خاطر عقاید

## فصل هشتم

### اسحاق نینوایی به عنوان نقطه مرکزی تصوف سریانی: به اتحاد درآوردن به وسیلهٔ **Enstasis** ذهن پاک در غیر- نیایش کننده

در کنار بابای، اسحاق نینوایی شاخص ترین مفسر اسرار روحانی در قرن هفتم است. در رسالات او بعضی انگیزه ها از کتاب هیروتقوس قدیس به اشکال مختلف یافت می شود، برای مثال در مورد بازگشت ذهن به حالت موجودیت قبل از تولد. این معلم در برابر سؤال شاگردانش دربارهٔ طریق به قلمرو الهی، این چنین جواب می دهد:

ابتدا او این تمامی (جهان) را از این وضعیت آزاد خواهد کرد تا به هیچ تقلیل یابد، مشابه با حالت اولیه جسم. سپس خود را هوشمندانه به ماورای آغاز خلقت جهان برخواهد افراشت، به زمانی که خلقتی وجود نداشت، نه آسمان، نه زمین، نه فرشتگان و نه چیزی از چیزهای خلق شده. سپس به ناگهان او همه چیز را به هستی خواهد آورد، ارادهٔ او کافی خواهد بود تا همهٔ چیزهایی که در برابر اوست به حالت کمال درآید. سپس او در ذهن خود نزول خواهد کرد تا مخلوقات خدا را ملاقات نماید. و در کارهای عالی و بی نظیر خود قدرت خلاقهٔ او آشکار خواهد شد. قدرت او اذهان را مقهور می کند، قدرت حیرت آور و زورمند خلقت او خلقتی را از نیستی به وجود می آورد که دارای انواع بی شماری است.

هم چنین ایدهٔ قدیمی سریانی دربارهٔ درد و رنج و مصلوب شدن ذهن به شکلی جدید ارائه شده:

بلعیده شده و انسان در یک روح با آن نور معجزه آسا برحسب سخنان او: «وقتی که همهٔ آن چیزهایی که در ما هست - یعنی طبیعت تشخیص دهنده - از بین برود تنها یک چیز می ماند که ما هستیم، یعنی جسم ما» متحد می گردد. این به معنی خداوند در نیایش خود - این جا در آئینه و فقط برای ارواح پاک آن جا رو در رو - با کلمات: که همهٔ آنها یکی باشند (یو ۲۱:۱۷) می باشد.

۳ - اهمیت عرفان بابای برای تاریخ روحانیت نسطوری و جدایی آن از عقاید رهبانیت

با تصوف بابای دری که به نظر می رسد توسط مجمع اسقفان - Bet La pat، که در سال ۴۸۴ توسط بارصوما (Barsauma)، اسقف اعظم نصیبین تشکیل گردید، بسته شده بود باردیگر گشوده شد. این مجمع نه تنها تعصب مسیح شناسی کالسدون را مردود دانست بلکه به تحریک و فشار مزدائیسیم، این مرام امپراتوری پارس، تمام پسران عهد را از تعهد به تجرد آزاد ساخت. با این تصمیم الزام سنتی و عمل به آن، که تقلید از مسیح فقط هنگامی واقعیت می یابد که دنیا را به طور کامل نفی نمایم رها شد. در این صورت عرفان دیگر به طور ذاتی با زهد و تقوا مرتبط نیست. اما علیرغم این بیانیه که توسط سایر مجامع اسقفان در مخالفت با نظریهٔ کلیسای رسمی تکرار شد، رهبانیت نسطوری در قرن ششم تحت رهبری ابراهیم اهل کشکار (Abraham of Kaskar) (+۵۸۸) شکوفا گردید. اثر بابای ثابت می کند که زهدیت به عنوان اساس روحانیت نسطوری باقی ماند. با وجود تمام اظهارات رسمی گسترش عرفان ادامه یافته و میراث قدیمی در افراد زاهدی مانند ساهدونا (Sahdona)، اشعیا اهل تاهال (Isaya of Tahal)، دادیشو، کاترایا (Qatraja) و گریگوریوس اهل قبرس بیانی جدید یافت.

وجود دارند. اما تا این مرحله هنوز نیایش وجود دارد. زیرا تفکر هنوز به مرحله ای که دیگر نیایشی نیست عبور نکرده بلکه به مرحله ای عالی تر از آن رسیده است. زیرا حرکات زبان و قلب در طی نیایش کلیدها هستند. آنچه بعد از آنها می آید ورود به خزانه است. در این جا تمام دهانها و زبانها، ساکنند و قلب - گنجینه افکار، ذهن - فرمانروای احساسات، روح جسور - آن پرنده سبکبال، و تمام امکانات و قدرتها و ترغیب و تشویقهای التماس آمیزشان می باید سکوت اختیار کنند، زیرا که ارباب خانه آمده است.

در این مضمون اسحاق از یک *tehra* صحبت می کند، که انسان را در اختیار می گیرد. بیانی که نشان دهنده یک حیرت، یک تعجب و رکود تمام فعالیتهاست. و تا به مرحله بی حسی و بی هوشی و حتی گیجی می رسد. این را نباید با وجد و خلسه به معنی افلاطونی جدید آن - بیرون رفتن ذهن از جسم - یا به سریانی *hatiputa* اشتباه گرفت. اسحاق در این جا بیشتر از یک *enstasy* صحبت می کند که باطن عمیق ذهن است که از استعداد طبیعی خود فراتر می رود و در دنیای آینده به کمال می رسد. انسان غیر نیایش کننده می تواند در سکوت کامل، به دور از هر نوع فعالیت، در تهی بودن از تمام چیزهای این دنیا، در استراحت کامل تحقق آخرتی حیات خود را در برابر خدا تجربه کند.

هیچ مفسر دیگر اسرار الهی سریانی به جز - ماکاریوس دروغین به اندازه اسحاق نینوایی به روحانیت بیژانس نفوذ ننموده است. او باتوجه به اعتقاد نسطوری، یکی از مراجع بزرگ *Philokalia* است و در نزد راهبان یونانی و روس و افراد معمولی تا زمان حاضر دارای اعتبار زیادی است.

\*\*\*

صلیب دروازه رازهاست، در این جا دخول ذهن به دانش رازهای آسمانی صورت می گیرد. شناخت صلیب در درون درد و رنج صلیب نهفته است. و درک صلیب هماهنگی با مشارکت با آنهاست، بر حسب گفته رسول. هر چقدر درد و رنج مسیح بیشتر در ما جای گیرد همان قدر تسلی ما در مسیح بیشتر خواهد بود. تسلی به معنی تفکر و تأمل است، که بینشی روانی است، بینشی که موجب تسلی می شود. ممکن نیست نفس ما میوه های روحانی بیاورد، مگر هنگامی که قلب ما برای دنیا مرده باشد. زیرا پدر نفسی را که به مرگ مسیح مرده باشد زنده می کند.

اختلاط ذهن با جوهره الهی در حین نیایش پاک روی می دهد. اسحاق با اشاره به اوآگریوس و یوحنا زاهد در بیست و دومین رساله خود توضیح می دهد که روش غیر- نیایشی متعلق به حالت روحانی است «روح تا هنگامی که در حرکت و جنب و جوش است در مرحله روانی قرار دارد اما همین که از این مرز عبور کرد، نیایش متوقف می شود». به مجرد این که روح از مرز نیایش پاک عبور کرد و به پیشرفت ادامه داد، دیگر نه از نیایش، نه احساسات، نه اشکها، نه اقتدار، نه آزادی، نه التماسها، نه آرزو، و نه از اشتیاق برای آن چیزهایی که در این دنیا و یا در دنیایی که خواهد آمد داریم، خبری نیست». تجربه در مورد این نوع نیایش عرفانی به این شکل بیان شده است:

گاهی اوقات از نیایش تفکری خاص متولد می شود که موجب محو نیایش از لبها می گردد. و آن کسی که این بینش برایش اتفاق می افتد تبدیل به جسدی بدون جان می شود، در وجد و خلسه. این را ما بینش در حین نیایش می نامیم و نه تصویری یا فرمی که توسط فانتزی جعل شده باشد، آن گونه که نادانان می گویند. همچنین در این تفکر و تعمق در حین نیایش، درجات و تفاوتهایی در عطایا

می‌دارد که «برای تمام موجودات معقول، مریی و نامریی، انسانیت خداوند ما آئینه‌ای است که در آن آنها می‌توانند خدای کلمه ساکن شده را ببینند. جدا از این انسانیت خداوند ما هیچ تعمقی درباره‌ی خدا وجود ندارد، نه برای فرشتگان و نه برای انسانها، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده». اما این تعمق در انسانیت عیسی زودگذر است، زیرا عیسی به توسط رستاخیزش جلال یافت. «هنگامی که نفس به مکانی بالاتر از زلالیت وارد می‌شود، با رازهای دنیای نوین زندگی می‌کند... و به توسط جلال وصف ناپذیر خداوند مجذوب می‌شود». این جلال هم‌هویت است با نور تثلیث اقدس، که با آن «تعمق ذهن در هم می‌آمیزد» و «دیگر قابل تمایز از هویت ذهن (qenuma dehauna) نیست». «آنگاه قلب بشری از نور قدوس بینش این تعمق مملو می‌شود به حدی که ذهن دیگر خود را نمی‌شناسد و تشخیص نمی‌دهد زیرا تمامی استعدادهای طبیعت آن توسط نور بلعیده شده است. بنابراین دیگر هیچ فکری درباره‌ی چیزی وجود ندارد، نه هیچ آگاهی، یا خاطره‌ای، و نه هیچ نوع احساسات یا تحرکات درونی، بلکه فقط حیرت و بهت وصف ناپذیر.

۲- جان اهل دالیاتا: تجربه‌ی تصوف و تفسیر مسیح‌شناسی او  
جان اهل دالیاتا یا یوحنا اهل دالیاتا از معاصرین یوسف رؤیابین می‌باشد. نامه‌های او انباری است از تشریحات تصوف‌شناسی. هیچ نویسنده‌ی مسیحی دیگر قبل از او تجربیات صوفی‌گرایانه‌ی خود را با چنان دقتی توصیف ننموده. جان دالیاتا با وجودی که تا حدودی از واژه‌پردازی او آگریوس استفاده می‌کند، اما اعتقاد به تئوری تثلیث را به توسط دیدگاهی متمرکز بر مسیح اصلاح می‌نماید. تمام تئوریهای ذهن به طور کلی می‌باید رها شوند. «به درون خودت نگاه کن و خدا را در خودت ببین، که همانند آتش با آهن در یک کوره، یا رطوبت با جسم تو، متحد شده است. و با

## فصل نهم

### مباحثه‌ی تعصب نسطوری با تصوف

در تاریخ کلیسای سریانی تصوف نقشی حیاتی در رابطه با مراسم مذهبی کلیسایی ایفا کرده و گاه نیز محرک جر و بحثهایی درباره‌ی یک اصول عقیدتی بوده است. مخصوصاً مسیح‌شناسی نسطوری را می‌باید به توسط بعضی وقایع صوفی‌گرایانه که در قرن هشتم اتفاق افتادند به مبارزه طلبید.

۱- یوسف رؤیابین: تلفیق سیستماتیک وی از او آگریوس و یوحنا زاهد

نفوذ عقاید او آگریوس پنتیکوس و یوحنا زاهد مستمراً افزایش یافت. یوسف رؤیابین در رساله‌های متعدد تجربیات عرفانی و الهیات روحانی خود را شرح می‌دهد. او تلاش می‌کند تا جنبه‌ها و درجات متفاوت تصوف را در ساختاری سیستماتیک جمع بندی نماید. مخصوصاً در «نامه درباره‌ی سه مرحله» و «فصولی درباره‌ی شناخت و آگاهی» که بازسازی شده، او دسته‌بندیهای او آگریوس و یوحنا زاهد را جمع بندی می‌کند تا بتواند به نوعی تلفیق تخصصی درباره‌ی پیشرفت زندگی زاهدانه و صوفیانه دست یابد. مرحله‌ی جسمانی با زهد و گوشه نشینی، که موجب پاکی نفس و تعمق درباره‌ی تمام موجودات جسمانی می‌شود، تطابق دارد. تعمق درباره‌ی دنیای روحانی، آخرین داوری و مشیت خداوندی و هم‌چنین به کارگیری فضایل درونی که به مرحله‌ی روانی تعلق دارد آماده‌سازی نفس را برای زلالیت آماده می‌سازد. مرحله‌ی روحانی به عنوان «مکان» بالاتر از زلالیت، چیزی نیست جز تعمق درباره‌ی تثلیث اقدس. یوسف با تلفیق عناصر سنتی نقص مسیح‌شناسی او آگریوس را اصلاح می‌کند او با تأکید فراوان اظهار

### ۳- مردود شناخته شدن توسط کاتولیکوس تیموتی اول و مجمع اسقفان ۷۸۷-۷۸۶

فرم خاص چنین تجربیات صوفی گرایانه و تفسیرهای مسیح شناسی آنها دلیل برای یک محاکمه بودند، که در آن یوسف رؤیابین و جان دالیاتا به اتفاق یوحنا زاهد تحت بررسی شدید اصول و عقاید مذهبی خود قرار گرفتند. مجمع اسقفان که توسط کاتولیکوس تیموتی اول در سال ۷۸۶/۸۷ برپا شده بود یوسف را مورد سرزنش قرار داده اعلام داشت: «اگر هدیه روح القدس را دریافت نمودی، دیگر به نیایش و خدمت الهی اهمیت مده بلکه از اجتماعات بشری دوری کن و به جستجوی محلی منزوی برو که حتی صدای پرنده ای هم شنیده نشود». یا «آن کسی که کمال را به دست آورده دیگر محتاج انجام نیایش یا خواندن مزامیر یا آیاتی از نوشته مقدس یا کار بدنی نخواهد بود، زیرا او کامل است. و با وقف خود به نیایش مداوم، در جسم و خون مسیح و اعمال روح القدس شریک می شود». مجمع اسقفان این عقیده را که «الوهیت را می توان به توسط انسانیت مسیح یا هر موجود دیگر دید» و یا «هرکس می تواند در این دنیا به کمالی و رای انسانیت مسیح برسد» محکوم می کند.

مجموعه های بعدی که در سال ۷۹۰ و ۸۰۴ تشکیل شدند این جملات را تکرار کردند. با نظری به گذشته مباحثات کلیسای نسطوری با تصوف، مجمع اسقفان ۸۰۴ اظهار می دارد: «همانند کاتولیکوس ساکریسو Sacriso و عیسویاب سوم و فانتزیهای ساهدونا، ما نیز کفرگوییهای یوحنا آپامنا، یوسف رؤیابین و جان دالیاتا را تکفیر می کنیم». به توسط عیسو بارنان (۲۸-۸۲۳)، جانشین تیموتی اول، سه مرد تکفیر شده از اتهام کفرگویی برائت حاصل کردند. اما چندی بعد عیسودا (Iso dah)، اسقف بصره، گزارش می نماید که این سه صوفی هنوز از کلیسای خود مطرود هستند. اما او نیز همانند تومای اهل مارگا (Thomas of Marga) منزلت والای این روحانیت در نظر خود را مخفی نمی دارد.

\*\*\*

دیدن او، متحد با تو، «خود» را از ذهن خویش جدا کن، تا او بتواند به تنهایی به توسط ذهن تو رؤیت شود». این شناخت صوفیانه فقط به وسیله مسیح و در مسیح ممکن است: «اگر مسیح تشخیص و ذهن پدر است، پدر با تشخیص و شناخت او خود را می بیند، خود و همه چیزها را، همه ما را که در نابینایی خود مانده ایم و به غلط تصور می کنیم که طبیعت بشری مسیح طبیعت آن کسی که آن را جذب کرده و خودش را با آن متحد ساخت نمی بیند». این نفی سنت مسیح شناسی نسطوری موجبات تجربه اتحاد صوفیانه را فراهم آورده است. «هیچ کس پدر را نمی بیند، اگر پسر را در خود نداشته باشد زیرا پدر را نمی توان جدا از این ادراک دید، به وسیله سکونت یافتن این شناخت و درک (منظور مسیح) است که پدر و روح القدس دیده می شوند. متبارک است آن که لایق این شمرده شود». یوحنا تصوفی از سکونت گزیدن مسیح را معرفی می کند. او به خوانندگان خود نصیحت می کند که «از آتش عیسی تغذیه کنید، آشتی که پاکی نفس شما را دامن می زند. در نور این آتش شما پاکی نفس خود را خواهید دید، و در آن زیبایی چهره محبوب آشکار می گردد... بدون او شما قادر نیستید «خود» خویش را و او را در خودتان ببینید. بگذارید این اشتیاق برای شما دردآور باشد و بگذارید که شما برای حیاتی که در هنگام رستاخیز در خود می بینید بمیرید... او در شما است. به یاد او باشید... خود را در محبتی سوزان با او متحد سازید. این محبت است که موجب می شود که او همراه با پدر و روح القدس در نفس شما سکونت گیرند. او به تنهایی می تواند شناخت تثلیث اقدس را آشکار سازد». این اتحاد با مسیح به طرز بسیار مؤثری در یک برکت برای گوشه نشینان بیان گردیده است. «متبارک هستید شما مجردان (ihidaje)، زیرا شما با آن یکتا به توسط اختلاط (hultana) با او پسر خدا شده اید. بنابراین اسرار پدر بر شما آشکار شده و شما به صراحت می گویند: ذهن مسیح از آن ماست. او در قلبهای ما ظاهر شد و آنها را به توسط جلال خدا منور نمود».

کامل محبت می‌کند. حال دیگر کلمات و اعمال لازمه نزدیک شدن به خدا نیستند. مسیح شروع به سکونت در ایمانداران می‌کند. «کلام خداوند ما راست است. ببین که ملکوت آسمان در درون تو است و این بدان معنی است که: من در پدرم هستم و پدرم در من و من به شیوه‌های بی‌انتها در تو ساکن می‌شوم. بله، مسیح به طرز بی‌انتها و حقیقتاً در نفس ساکن است.» بر حسب او اگر بوس این سکونت با تعمق موجودات روحانی مربوط است. نهایتاً در مرحله روحانی عبور به وحدت در ورای دوگانگی فاعل-مفعول می‌آید. «اینک ما تجربه می‌کنیم که خود خرد تبدیل به مسیح می‌شود، دیگر خادم یا ارباب مسیح نیست، بلکه او خود به ارباب تبدیل شده ارباب بودن مسیح قطع می‌شود، که دیگر انسانی وجود ندارد، همین‌طور هم خدایی نیست، بلکه او خدا می‌گردد و خدا دیگر خدا نمی‌باشد... بنابراین در این مرحله از زندگی راهب به دنیای جدیدی که او هم اینک به‌طور عرفانی وارد آن شده تعلق دارد، و او در آن به شیوه پیش‌پا افتاده سکونت می‌گزیند و در راز آن شریک می‌شود.» این ورود به دنیای نوین در سکوت کامل توسط *enstasy* ذهن صورت می‌گیرد و ایماندار به تعمق تثلیث اقدس دست می‌یابد. «آنگاه خرد کاملاً افسرده می‌شود. خودش را و قاطعانه همه چیز را فراموش می‌کند، تا این که به وسیله فرشته که به او می‌گوید: ای انسان، طبیعت خود را به یاد آور، به خرد خود رجوع نما... در این اقیانوس بی‌انتها فرو مرو» به عقب کشیده شود.

\*\*\*

## فصل دهم

### جمع بندی نظریات یوسف بوسنایا در مورد زهد و تصوف نسطوری

از قرن دهم یک شاهد مهم زندگی عرفانی در مسیحیت سریانی شرقی حفظ شده است. یوحنا بارکالدون (Johannan bar Kaldun) شرح حال نویسنده روحانی مورد ستایش خود یوسف بوسنایا (Jausep Busnaja)، در فصل هشتم زندگینامه او نمایشی جامع از زهد و تصوف ارائه می‌دهد و تمام عناصر سنتی را جمع بندی می‌کند. راهب هم اکنون بر روی زمین حیات دنیای جدید را واقعیت می‌بخشد. زیرا هرگونه ارتباط با چیزهای این جهان به وسیله کمال آخرت ترک گردیده، و حال می‌توان رازهای مقدس را بدون علامت و شکل دریافت نمود: «با شناختی که در جای فروتنی به خرد عطا گردیده انسان به مقام روحانیت برافراشته شده و به‌طور روحانی در یک روش والای عرفان الهی، همراه با ذهن (الهی) در راز جسم و خون خداوند ما شرکت می‌کند. او واقعاً بدون سمبول، آیین مذهبی یا استعاره شخص خداوند ما را دریافت نمودند». مشابه با یوحنا زاهد، یوسف بوسنایا نیز در این جا با مجذوب شدن به دنیایی که می‌آید عمل می‌کند. به همین شکل سه مرحله از صعود روحانی توسط او تشریح شده. در مرحله جسمانی به توسط تمرینهای زاهدانه به ترس از خدا واقف می‌شویم. مبارزه بر ضد اهریمنان توسط تعمق بر تمام مخلوقات دنبال می‌شود. در مرحله روانی انسان خدا را دیگر به صورت داور خدمت نمی‌کند بلکه به عنوان راهنمایی پر از شفقت که او را با سپاسگزاری محترم داشته و در سکوت

## فصل یازدهم

### گریگوری بارهیبیرو: اوج و پایان تکامل روحانیت صوفی گرایانه سریانی

اوج و پایان تکامل عرفان سریانی توسط گریگوری بارهیبیرو (۱۲۸۶-۱۲۲۶) ارائه شده که اسقف یعقوبیها در امپراتوری مغول ایلخانیان بود. به درستی که او را توماس آکویناس (Thomas of Aquina) مسیحیت شرقی خوانده اند. روح دایره‌المعارفی او را توانا ساخت تا به طور خاص در کتاب «چلچراغ حضرت اعلی» با استفاده از روشهای اساسی فلسفه ارسطویی، تلفیقی از دانش و ایمان قابل درک و Summa Theologi<sup>۳</sup>ca مونوفیزیتسم را بسراید.

اما او در یک بحران عمیق زندگی اش متوجه نسبی بودن الهیات عقلانی و سیاستهای کلیسایی شد. و شش سال زندگی خود را در انزوا وقف تعمق و مطالعه آثار روحانی پدران نمود. میوه تحت‌اللفظی این روند تغییر از یک الهیدان محقق به یک عارف تفسیری است درباره «کتاب هیپروتئوس قدیس» که آشکارا به طرز قاطعانه ای بر طریق روحانیت او تأثیر گذارده است. او در کتاب اخلاقیات (Ethikon) خود با عاریه گرفتن بعضی رسوم از کتاب «رونق مجدد علوم دینی (Ihyaculum ad-din)، سنت اخلاقی و عرفانی مسیحیت شرقی» نوشته ابو حمید الغزالی جمع بندی تازه ای ارائه می کند. او چند سال بعد، قدری قبل از مرگش به طرز دقیق تر از کار قبلی اش در کتاب کبوتر (Book of the Dove) موضوعات عرفانی را برای آن دسته از راهبان که در فقدان رهبری روحانی هستند مورد بحث قرار می دهد. در دو فصل اول این کتاب او با خدمت جسمانی در صومعه و نیز

خدمت روانی که در سلول انجام می شود سر و کار دارد. سپس فصلی به دنبال می آید در رابطه با آرامش روحانی مرد کامل، و در نهایت شرح پیشرفت نویسنده در تعلیم و برخی جملاتی که در مکاشفات به او مکشوف گردیده. در این جا ما به عنوان پیشگفتاری به یک قرن خرد روحانی به شهادت گریگوری درباره روی آوردن او به تصوف برخورد می کنیم. اما همچنین در یک پاراگراف قابل توجه در فصل سوم کتاب درباره اتحاد ذهن، تجربه شخصی او را می بینیم که در عبارات سنت صوفیانه بیان گردیده. در این جا او می نویسد «وقتی ذهن با آن نیکو متحد می شود، او از جلال به جلال به توسط خداوند، روح القدس، برافراشته می گردد، و نه تنها چیزهای دنیوی بلکه خودش را نیز فراموش می کند و در نوری که با آن پوشیده شده خودش را در شباهت خدا می بیند. از جامهای پر در آن اطاق می نوشد، حواس خود را سست کرده و در این مستی خود می گوید: من و پدر یکی هستیم. پدر در من است و من در پدر، با چیزهای دیگری که کبوتر هشدار می دهد که پنهان شوند، درباره آنها می گوید: رازی مابین من و هم خانه های من وجود دارد. رسول متبارک هنگامی که با این رازها آشنا گردید گفت که سخنان بازنگفتنی شنیده که انسان مجاز به ادای آنها نمی باشد. و شاگرد او هیپروتئوس به شاگرد خود دیونیسوس منتقل کرده: ذهن هنگامی که با آن نیکو متحد می شود، نام محبت و علاقمندی را رها می کند، زیرا در این جا دوستدار و رفیق به یک شخص یا عنوان محبوب و یار تبدیل شده است. بنابراین با تمام شرایط دوگانگی را به عنوان پدری و فرزند، ستایش کننده و ستایش شونده، می خواند زیرا در این مرحله ذهن ستایش می کند نه این که ستایش می شود. اتحاد ذهن به توسط همان پیشگام با نمونه ها از دنیای مادی ثابت

## فصل دوازدهم

### مروری بر بعضی جنبه های مهم

نهایتاً شاید مناسب باشد نظری واپس گرایانه به بعضی جنبه های مهم از تاریخ تصوف سریانی بیندازیم.

۱- پیوستگی درونی مابین انواع مختلف تصوف سریانی، یونانی و اسلامی

سنت تصوف که توسط گریگوری بارهیبرو جمع آوری شده را می توان به عنوان میراث مشترک مسیحیت سریانی در نظر گرفت. این سنت نمی تواند به شعبه های مونوفیزیتیک و دیوفیزیتیک تقسیم شود، از نقطه نظر تاریخی این تصوف سریانی در اصل در جای مناسب خود قرار دارد. این موضوع البته نفوذ بعدی عناصر تمدن یونانی را مستثنی نمی سازد، مخصوصاً با قبول اوآگریوس. برعکس این بر روحانیت بیژانس همانند صوفیگری اسلامی، که در قرون هشتم تا دهم رایج بود، تأثیر نهاده است. نهایتاً یک هم بستگی درونی مابین دو طرف به وجود آمد که به طور مثال به تأثیر تحت اللفظی الغزالی بر بارهیبرو، بدون درهم آمیختگی دو سنت متفاوت، انجامید.

۲- دلایل ناتوانی تأثیرگذاری دیونسیوس آریوپاگی

در مورد هم بستگی درونی مابین روحانیت سریانی و یونانی به نظر شاخص می رسد که، پدر بزرگ عرفان غربی دیونسیوس آریوپاگی دروغین یک چنین نفوذ اندکی بر مسیحیت شرقی داشته، باوجودی که آثار او در قرن ششم به زبان سریانی ترجمه شده بوده. شاید رواج شدید ریاضت و

شده است: همان گونه که آب در ظروف مختلف و متعدد جمع آوری شده و انوار خورشید در پنجره های گوناگون و آتش در مواد سوختنی متفاوت که در آنها محبوس است، و هوا در کیسه های متعدد که در آنها نگاهداری شده - و هنگامی که اینها حاوی چیزهایی هستند، محتویات آنها برداشته می شود و دوباره تبدیل به یک جوهره از آب، انوار خورشید و یا غیره می شوند - اذهان هم، هنگامی که جسمها از آنها دور شوند، یکی می شوند. و چون که جسم اصلیت خود را در عناصر دارد و به آنها رجوع می کند، همین طور هم ذهن که اصالت خود را در وجود الهی دارد به آن رجوع می کند تا خدا کل در کل باشد، همچنان که معلم و رهبر ما در طی طریق به ما آموخته است.

\*\*\*



می کردند برانگیخته شده باشد. مخصوصاً در زمان حکومت شاپور اول (۲۷۳-۲۴۱) روابطی با ادیان شرقی وجود داشته. شاپور خودش به حکمت هندی علاقمند بود و ادبیات ادیان متفاوت در شرق و غرب را جمع آوری می نمود.

همچنین مابین مصر و هندوستان نیز روابطی وجود داشته است. کلمنت اهل اسکندریه به بودا اشاره نموده است. پانتانوس (Pantainos) معلم او و مؤسس مدرسه علوم دینی در اسکندریه، در هندوستان به مسیحیانی برخورد کرده که به اصالت ایمان رسولی خود اعتقاد داشتند. بنابراین عناصر هندی در فلسفه فلوطین و همین طور ایده های اصولی مذهبی اوریجن را نمی توان مجزا دانست. همچنین این امکان وجود دارد که فرهنگ یونانی بودایی (Ghandara) که توسط هفتالیته‌ها (Hephtalites) در قرن چهارم نابود شد، زهدیت مسیحیان شرق را تحت تأثیر قرار داده باشد. به هر حال استفان بارسودایی از برخی جنبه های مونیستیک که توسط اوریجن و اوآگریوس به آنها اشاره شده بود به نتایجی دست یافت. بنابراین احتمال دارد که، انگیزه اختلاط با زمینه الهی و یکی شدن تمام واقعیت با وساطت الهیات یونانی به رهبانیت سریانی منتقل شده باشد، مخصوصاً توسط مدرسه اسکندریه و نه توسط تماسهای مستقیم با ادیان هندی. این تمایل به مونیسم ادامه یافت و از اسحاق نینوایی تا گریگوری بارهبرو به طور زنده باقی ماند. تا قبل از قرن هشتم نسطوریانیم و بودائیسیم مستقیماً با یکدیگر برخورد نمودند. شاهد این تماس لوح سنگی سین گان فو (Singanfu) است که با دست نوشته سریانی و چینی در سال ۷۸۱ تهیه گردیده. فقط بعدها، در قرن دهم به بعد بود که افسانه بودا به صورت یک مانیئیسیم از زبان عربی به زبان گرجی منتقل شده و توسط آنتونی یوتیمیوس (Euthymios) راهب به یونانی ترجمه شد. این ترجمه بعدها در غرب به عنوان «افسانه برلام (Barlaam) و یوشافات (Josaphat) شهرت یافت.

تعمق و عبادت در صومعه گرایی سریانی سدی بوده در برابر سیستمی از فرضیه ها که درگیر مسایل خاص فلسفه افلاطونی - جدید بودند. شاید مشروعیت ایده ئولوژیکی برتر سلسله مراتب کلیسایی به توسط دیونیسوس با آزادی روحانی صوفیان شرقی که مخالف سازماندهی و اقتدار کلیسا بودند سازگاری نداشت. اما احتمالاً دلیل اصلی این واقعیت چشم گیر با تمایل شدید مونیسم که عرفان شرقی را از روحانیت یونانی متمایز می ساخت مربوط می باشد. الهیات عرفانی دیونیسوس بر اتحاد مابین انسان و خدا متمرکز است. این وحدت در تاریکی ناآگاهی مشابه است با نور غیرقابل دسترس که در ورای همه شناختها وجود دارد. برعکس این اتحاد در سنت شرقی به عنوان یک enstasis ذهن تعریف شده، که به سوی اختلاط آن با نور تثلیث اقدس هدایت می کند.

دیونیسوس آریویاگی و نیز استفان بارسودایی هر دو به هیپروتئوس پناه می برند. در واقع این مفسر افسانه های روحانی در این رابطه به پدر دو طریق متفاوت تصوف که در ابتدای قرن ششم از سوریه نشأت گرفته اند تبدیل شده است. این تفاوت را می توان به طور خلاصه از یک طرف توسط دوگانگی باقیمانده در اتحاد به این صورت توصیف نمود که نفس به وجد آمده نمی تواند در الوهیت جذب شود و از طرفی دیگر به توسط تمایل شاخص به لغو تمام دوگانگیها از طریق اختلاط enstasis ذهن با زمینه الهی توصیف نمود.

### ۳ - احتمال تأثیر تحریکات هندی بر توسعه تصوف سریانی

پدیده جالب توجه یک تمایل مونیستیک در سنت روحانیت سریانی این سؤال را در مورد امکان تأثیرات خارجی برمی انگیزد. ریاضت سخت و انکار شدید نفس و دنیا توسط رهبانیت ابتدایی سریانی می توانسته حداقل به وسیله راهبان بودایی که در قلمرو امپراتوری پارس رفت و آمد

## توضیحات

۱- *advaita* یکی از سه ادراک فلسفی ودانتا (بخش آخر وداها) است که برحسب آن تنها حقیقت برهمن است و تجربه دوگانگی بین خود و دنیا محصول تخیل مایا می باشد.

۲- *enstasy* باطن عمیق ذهن است که از استعداد طبیعی خود فراتر می رود و در دنیای آینده به کمال می رسد.

۳- *Summa Theologica* اثری تعصب گرایانه از توماس آکویناس.

آیا یک چنین نفوذ هندوئیسم و بودائیسم بر تکامل زهد و تصوف سریانی قابل اثبات است یا نه، هر حال برخی تمایلات و شباهتهایی قابل توجهی وجود دارند که نشان دهنده نزدیکی عمیق تری مابین سنت سریانی با مذاهب هندی می باشند، حالتی مناسب برای یک رؤیای ازدواج مابین شرق و غرب.

\*\*\*